

■ **احمد رضا صدری**

در روزگاری نه چندان دور در حوزه علمیه قم، پیرانی خردمند بودند که از تاریخچه این کانون علمی و سلوک نامداران آن خاطراتی گران داشتند. افسوس که سالیانی است عمده ایشان روی از جهان برگرفته و رو به سوی ابدیت نهاده‌اند. عالم ربانی زنده‌یاد آیت‌الله سیدحسین بُدْلا، در عداد اینگونه چهره‌ها بود که از سیوه بسیاری از مراجع گذشته‌از جمله حضرت امام خمینی، خاطراتی شسیدنی داشت. آن مرحوم در خاطراتی که پیش‌رو دارد، به بیان ششمه‌ای از این یادمان‌ها پرداخته است. امید آنکه تاریخ سیره رهبر کبیر انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **شرکت وکلای مجلس و اداریان در درس اخلاق امام خمینی**

زنده‌یاد آیت‌الله سیدحسین بدلاقمی، از دوستان حضرت امام خمینی در دوران تحصیل بود و حجره‌وی در مدرسه دارالشفای قم، در جوار حجره ایشان قرار داشت. این نزدیکی و انس، خاطراتی شنیدنی را برآی وی رقم زده بود. وی در توصیف آن دوره و خاطرات مربوط به آن چنین می‌گوید: «لحظات در کنار حضرت امام(ره) بودن، چه در درس فلسفه و چه در درس اخلاق، برای من بسیار ارزنده و خاطرات به جا مانده از آنها، شیرین و گواراست. اما افسوس! از آنجا که قرب ۷۰سال از آن سنوات می‌گذرد، برخی از جزئیات از خاطرم محو شده است، از جمله به خاطر ندارم که شاگردان محضر امام چه کسانی بودند، اما اجمالا می‌دانم که برخی از بازاریان و اهل علم در درس امام حضور داشتند. در میان افراد شرکت‌کننده در جلسات درس اخلاق امام، تعدادی از افراد شاغل در ادارات و مجلس قانونگذاری آن وقت، شرکت می‌کردند و برخی از رموز و اسرار مجلس و مسائلی را که در ادارات می‌گذشت، مخفیانه به امام گزارش می‌کردند و ایشان هم باجمع‌بندی آن اطلاعات، واکنش‌های لازم و مقتضی را از خود بروز می‌دادند. من ادعا می‌کنم که ریشه‌های اولیه و اصلی انقلاب اسلامی، توسط همان جمع و با همان افکار آبیاری شد و نشو و نمو یافت و اگر در حال حاضر هم صحبت از صدور انقلاب هست و معنویت و روح آن در حال گسترش است، به برکت شاگردان امام خمینی و پرورش‌یافتگان جلسات مزبور است. در واقع مرحوم امام، نخست به تهذیب نفس خویش همت گماشت و آنگاه درصداصلاح دیگران برآمد و خودساختگی‌اش را به دیگران سرایت داد. اگر خودساختگی امام و شاگردان دست‌پرورده او نبود، جمهوری اسلامی تاکنون باقی نمی‌ماند».

■ **در س آقای خمینی، آدم درست می‌کند!**

درس اخلاق امام خمینی در مدرسه فیضیه قم در عداد قدیمی‌ترین دروس ایشان به شمار می‌رود. آیت‌الله بدلا که خود در عداد شرکت‌کنندگان در این محفل درسی بوده، در توصیف آن چنین گفته است: «حضرت امام حدوداً ۳۲سال داشتند که در مدرسه فیضیه، زیر کتبخانه درس اخلاق می‌گفتند. من در آن ایام، بیست و اندی سال داشتم و در درس اخلاق ایشان کم – که در ضمن دروس دیگر گنجانده می‌شد. شرکت می‌کردم. در این درس، طبقات دیگر مردم از قبیل بازاریان شرکت می‌کردند. حتی یک بار، یکی از بازاریان جمله تکان‌دهنده‌ای را به زبان آورد: درس آقای خمینی، آدم درست می‌کند من هم قصد آدم شدن دارم! این درس بین ۲۰ تا ۴۰ شاگرد داشت. البته رژیم درخشان از برگزاری این جلسه جلوگیری کرد، چون حضرت امام در خلال درس به طرح مسائل روز می‌پرداختند و عملاً با رژیم در حال مبارزه بودند! خاطرم است در یکی از جلسات فرمودند: برخی از اشخاص در حالت‌های خاصی، ناگهان در وجودشان جرقه هدایت زده می‌شود. اگر بتوانند این جرقه را نگهداری کنند، به جاهایی می‌رسند. وقتی از جلسه درس بیرون آمدند، در پاسخ به سؤال بنده، راه‌های نگهداری جرقه مزبور را بیان کردند. یکی از آنها این است که: انسان همیشه و در همه حال، مخصوصاً از آن لحظه به بعد، ذکر و یاد خدا را در دل زنده نگه دارد و ذکر، تنها به گفتن سبحان‌الله و الحمدلله نیست…این خاطره را از درس اخلاق ایشان به یاد دارم».

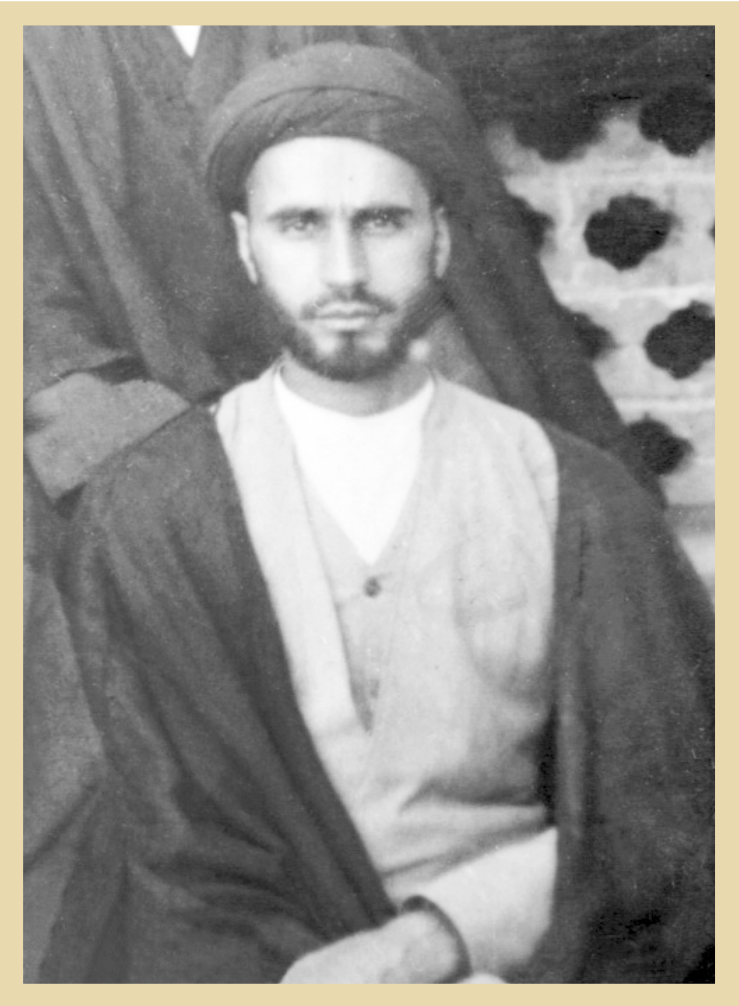
■ **ناله سالک طرق عرفان!**

گرایشات اخلاقی امام خمینی، تنها به تحصیل و تدریس گزاره‌های عرفان نظری مربوط نمی‌شد که در عمل نیز یکی از عرفای مشهوداست. و سالکان مدام عصر خویش به شمار می‌رفت. راوی در این باره خاطرهای شنیدنی دارد: «یک بار که در حجره مشغول امور شخصی بودم، ناگهان صدای ناله‌ای را شنیدم! فکر کردم باز هم کسی را به زور به رودخانه آورده‌اند و دارند کتک می‌زنند! برخاستم و پنجره را باز کردم، ولی پس از کمی دقت متوجه شدم صدای ناله، رودخانه دیگری دارد. وقتی بیشتر دقت کردم متوجه شدم صدا از حجره مجاور، یعنی حجره امامی آید و در واقع خود امام است که مشغول ناله‌های شبانه و گریه و زاری به درگاه خداست! حضرت امام در ایام قاطعیه در منزلشان واقع در کوچه پینخال قاضی قم، محفل روضه برقرار می‌کردند. البته جمعیت زیادی به آنجا نمی‌آمد، ولی معنویت خاصی بر مجلس حاکم بود. من هم گاهی اوقات در این محفل نورانی شرکت می‌کردم. این منزل مدتی هم در اختیار مرحوم آقای پسندیده بود و محل مراجعات مردم برای پرداخت وجوهات شرعیه محسوب می‌شد و در حال حاضر در اختیار مقام معظم رهبری است. حضرت امام آن تقوا و خناترسی را که در اجتماعات داشتند، در خلوت بین خود و خدا حفظ می‌کردند و هرگز دور زنگی و دوگانگی در ایشان رؤیت نمی‌شد».

■ **چالش‌های درس فلسفه امام**

شخصیت علمی امام خمینی جامع معقول و منقول به شمار می‌رفت. با این همه در تدریس معقول در حوزه قم، برای ایشان چالش‌هایی رخ نمود که شمه‌ای از آنها به بیان و بنان رهبر کبیر انقلاب آمده است. آیت‌الله بدلا که خود از شاگردان فلسفه امام است، در این باره چنین روایت کرده است:

«من در دوران تحصیل، همیشه راغب بودم که دارای افکاری همه‌جانبه باشم. در این راستا به فلسفه هم علاقه‌مند شدم، در حالی که در آن دوران فلسفه و تحصیل آن، امری نامطلوب و محکوم به کفر و فساد بود! ضمن اینکه می‌گفتند: فلسفه قدیم منسوخ شده و در دنیای امروز خریدار ندارد! در مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری



امام خمینی در دوران طلبگی در حوزه علمیه قم

«حالات و مقامات امام خمینی از دوران تحصیل تا مرجعیت»

در گفت‌وشنود با زنده‌یاد آیت‌الله سیدحسین بُدْلا

روزی که امام اثاثیه طلبه

وهابی مسلک را از فیضیه بیرون ریخت!

مدرسه دارالشفای می‌شد، تا نزدیک حجره من می‌آمد، ولی جلوتر نمی‌رفت و می‌گفت: دیگر جلوتر نمی‌توانم بروم! وقتی جلوی ایوان من می‌نشست، پشتش را به دیوار و جوزه کشیده شود، لذا از رسمیت یافتن کلاس‌های عرفان و فلسفه بیم داشتند. وقتی حضرت امام در مدرسه دارالشفافلسفه می‌گفتند، حدود ۸۰ نفر شاگرد داشتند و اتاق محل تدریس، مملو از طلبه می‌شد! من در آن سنوات در مدرسه دارالاسکان داشتم و حجره‌ام بین مدرسه امام و حجره آن بزرگوار قرار داشت، من در درس ایشان حاضر می‌شدم. امام بر اساس کتاب خاصی فلسفه تدریس نمی‌کردند و هر چه بود، یادداشت و جزوه و مانند آن بود. یک روز وقتی بحث به حرکت جوهری رسید، جنجال زیادی بر پا شد و بحث طولانی گردید! چون این مبحث، از نظر برخی افراد محکوم بود و حرکت جوهری مورد پذیرش آنان نبود. من در آن ایام از ایشان در این مورد، توضیح خواستم و جوابی قانع‌کننده دریافت کردم. در باب حرکت جوهری می‌فرمودند:

چه خوب و چه بد و اینکه من گویم من، منظور ذات و اجزایی نیست که هم اینک پیکر مرا تشکیل داده شده است، زیرا این ذرات پیوسته در حال تعویض و تبدیل است، وقتی من طفلی فرمایشش مابه بودم، بدنام از اجزا و ذرات دیگری تشکیل شده بود و از آن زمان تاکنون در واقع تمام اجزای وجود من تغییر یافته است، ولی من همچنان همان روح‌الله فرزند مصطفی خمینی هستم، این همان حرکت جوهری است و با قیامت هم ادامه دارد و حشر و نشر هم با همین هیکل و بدن خواهد بود… این عقیده عده زیادی از علما مخالف بودند، ولی امام بر مواضع خود اصرار داشتند. لذا بحث‌ها و جدل‌های بسیاری در این خصوص درگرفت.

در آن سنوات، رفیقی داشتم که گاهی اوقات به مدرسه دارالشفای می‌آمد. او با آنکه اهل علم، بزرگوار و بزرگ‌زاده بود، اما با امام به لحاظ عنایت ایشان به فلسفه مخالف بود. این فرد، در شمار کسانی بود که معروف بود مثنوی مولوی را با تائیر بلند می‌کند تا آلوده نشود! او هر بار وارد

مدرسه دارالشفای می‌شد، تا نزدیک حجره من می‌آمد، ولی جلوتر نمی‌رفت و می‌گفت: دیگر جلوتر نمی‌توانم بروم! وقتی جلوی ایوان من می‌نشست، پشتش را به دیوار و جوزه کشیده شود، لذا از رسمیت یافتن کلاس‌های عرفان و فلسفه بیم داشتند. وقتی حضرت امام در مدرسه دارالشفافلسفه می‌گفتند، حدود ۸۰ نفر شاگرد داشتند و اتاق محل تدریس، مملو از طلبه می‌شد! من در آن سنوات در مدرسه دارالاسکان داشتم و حجره‌ام بین مدرسه امام و حجره آن بزرگوار قرار داشت، من در درس ایشان حاضر می‌شدم. امام بر اساس کتاب خاصی فلسفه تدریس نمی‌کردند و هر چه بود، یادداشت و جزوه و مانند آن بود. یک روز وقتی بحث به حرکت جوهری رسید، جنجال زیادی بر پا شد و بحث طولانی گردید! چون این مبحث، از نظر برخی افراد محکوم بود و حرکت جوهری مورد پذیرش آنان نبود. من در آن ایام از ایشان در این مورد، توضیح خواستم و جوابی قانع‌کننده دریافت کردم. در باب حرکت جوهری می‌فرمودند:

بعد از رحلت امام وقتی دیوان اشعار ایشان به دستم رسید، دیدم آنجا هم این بیت آمده است. این فرد البته دارای خاندان بزرگی بود که در میان اعیان آنها، افراد فاضلی هم قرار داشتند. یکی از خصوصیات این فرد که مورد توجه من بود، نشستن او در کنار مرحوم آیت‌الله

بروجردی بود. او هر بار وارد مجلسی می‌شد که آقای مخصی در آن جلسه حضور داشت، مقید بود که به حرکت جوهری رسید، جنجال زیادی بر پا شد و بحث طولانی گردید! چون این مبحث، از نظر برخی افراد محکوم بود و حرکت جوهری مورد پذیرش آنان نبود. من در آن ایام از ایشان در این مورد، توضیح خواستم و جوابی قانع‌کننده دریافت کردم. در باب حرکت جوهری می‌فرمودند:

چه خوب و چه بد و اینکه من گویم من، منظور ذات و اجزایی نیست که هم اینک پیکر مرا تشکیل داده شده است، زیرا این ذرات پیوسته در حال تعویض و تبدیل است، وقتی من طفلی فرمایشش مابه بودم، بدنام از اجزا و ذرات دیگری تشکیل شده بود و از آن زمان تاکنون در واقع تمام اجزای وجود من تغییر یافته است، ولی من همچنان همان روح‌الله فرزند مصطفی خمینی هستم، این همان حرکت جوهری است و با قیامت هم ادامه دارد و حشر و نشر هم با همین هیکل و بدن خواهد بود… این عقیده عده زیادی از علما مخالف بودند، ولی امام بر مواضع خود اصرار داشتند. لذا بحث‌ها و جدل‌های بسیاری در این خصوص درگرفت.

در آن سنوات، رفیقی داشتم که گاهی اوقات به مدرسه دارالشفای می‌آمد. او با آنکه اهل علم، بزرگوار و بزرگ‌زاده بود، اما با امام به لحاظ عنایت ایشان به فلسفه مخالف بود. این فرد، در شمار کسانی بود که معروف بود مثنوی مولوی را با تائیر بلند می‌کند تا آلوده نشود! او هر بار وارد

تصوف و عرفان دیده می‌شود و دامنه‌اش تنها ظواهر برخی صوفیان یا عارفان را در برمی‌گیرد و راهی به باطن می‌نماید، متفاوت است. از سوی دیگر، امام در پیام معروف خود به گورباچف رئیس جمهور شوروی سابق، پیروان مذهب کمونیست را به کتاب‌های چهره‌هایی چون محی‌الدین عربی حواله داده بودند، پس بهتر است کلاممان را اینگونه تصحیح کنیم که کتاره‌گیری حضرت امام، در واقع از ظواهر عرفان و اصطلاحات و الفاظ آن بود و نه واقعیت عرفان و فلسفه. اگر اینگونه با قضیه برخورد کنیم، خواهیم دید که نوع‌بزرگان مادر مراحل تکملی شخصیت و روح خویش، به این مرحله از کتاره‌گیری می‌رسند، برای نمونه شیخ بهایی به جایی می‌رسد که در آن مثنوی معروف خود می‌گوید:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال

نه از او کیفیتنی حاصل نه حال!»

■ **محفل درسی امام، معیادگاه اهل فضل**

بسیاری از عالمان فاضلان حوزه که نیمه دوم دهه ۲۰ و همچنین دهه ۳۰ را به خاطر می‌آورند، اذعان دارند که درس امام خمینی پس از درس آیت‌الله بروجردی، در جمعیت‌ترین و در عین حال قابل استفاده‌ترین درس حوزه قم بوده است. راوی خاطراتی که در حال مرور آن هستیم نیز چنین باوری دارد:

«امام در زمانی که به تدریس فلسفه اشتغال داشتند، یک استاد مبرز بودند، به نحوی که بسیاری از فیلسوفان امروز، شاگرد ایشان بودند، حتی بعد فلسفی امام بر ابعاد فقهی و اصولی ایشان غلبه داشت. با همه این احوال، وقتی تدریس فقه و اصول را آغاز کردند، دریای قفاحت و اصول را به روی مشتاقان خود گشودند و در تمام این رشته‌ها آثار مکتوبی، از خود به جای گذاشتند. از جمله شاگردان امام، آقای فاضل لکنرانی بود که در کل عمر با برکتی که داشتند و ضمن درک محضر عالم بزرگی همچون آقای بروجردی و نوشتن تقریرات ایشان، از ارتعندان حضرت امام هم به حساب می‌آمدند و این ارادت در حدی بود که وقتی امام را دستگیر و تبعید کردند و جلسه مدرسین حوزه علمیه قم تشکیل می‌شد، این جلسات عمدتاً به اهتمام آقای فاضل تشکیل می‌شدند و منشأ برخی نیز گردیدند. حلقه درس حضرت امام، اولین و بهترین درسی است که بعد از درس مرحوم آیت‌الله بروجردی در حوزه علمیه قم تشکیل می‌شد. حتی اواخر حیات مرحوم آقای بروجردی، درس آن مرحوم حالت تشریفاتی به خود گرفته بود و لذا درسی که از بعد علمي در مرتبه بالایی بود و استفاده کاملی از آن می‌شد، درس حضرت امام بود. در همان ایام، همچنان که نگارش تقریرات درس آقای بروجردی مرسوم بود، درس آقای خمینی را هم شاگردان ایشان شروع کردند. امام خمینی شیوایش این نبود که بخواهد مثل برخی از علما، خودی نشان دهد و فی‌الربط آنکه قسمت بیرونی منزل آقای بروجردی، در دریافت آقایان علما بنشیند یا خود را به گونه‌ای عرضه کند که افراد آرای رفیع و رجوع کارهایشان به ایشان مراجعه کنند. خود ایشان می‌فرمود: فرض کنید که در آنجا ۱۰۰ نفر نشستند بشاش و نه‌ایان خود، عدد افراد را به صدویک نفر برسانم، این چه ارزشی دارد؟ مهم این است که من می‌خواستم آقای بروجردی مرع شوند و شدند!»

■ **امام و اندیشه اصلاح حوزه**

بر حسب شواهد و اسناد، امام خمینی در عداد شخصیت‌هایی است که همراه دغدغه اصلاح حوزه را داشته و در ادواری در این طریق گام‌هایی نیز برداشته است. آیت‌الله بدلا در باره حوزة و طبّاب را بدین ترتیب روایت کرده است: «یکی دیگر از خصوصیات که از همان ابتدا در وجود حضرت امام بود، روحیه اصلاح‌طلبی بود. امام اصرار داشتند حوزة باید غریبال ناخالصی از آن زدوده گردد. به یاد دارم در همان سنوات سابق، یک بار در یکی از مدارس علمیه عنوان شد که طلبه‌ای تحت تأثیر افکار وهابی‌ها قرار گرفته است. این فرد ظاهرآ آدم خوبی بود و در حال حاضر هم در شمار شخصیت‌هاست، با این همه امام به اتفاق حاج آقا مظهرآدم خویش در آنجا حاضر شد و در همان ابتدا (سرانجام حضرت امام از این مباحثات و مجادلات خسته شدند و فلسفه را کنار گذاشتند، به گونه‌ای که برخی تعبیرشان این بود که ایشان از فلسفه توبه کرده‌اند!) واقعبت را خدا می‌داند، ولی آنچه مسلم است این است که ایشان دیگر فلسفه تدریس نکردند و حتی به سرودن اشعاری دست زدند که متضمن مخالفت ضمنی با فلسفه و عرفان بود. این اشعار در حال حاضر در دیوان آن بزرگوار موجود است. از جمله می‌فرماند:

طومار حکیم و فیلسوف و عارف

فریاد کنان و پای‌کوبان بنوریم

و نیز:

با صوفی و با عارف و درویش بجنگیم

پرخاشگر فلسفه و علم کلامیم

البته ممکن است این ابیات، تاویلات خاصی داشته باشد، ضمن اینکه بعید است منظور حضرت امام عرفان حقیقی باشد. شاهدش این است که در ابیات دیگری فرموده‌اند که حقیقت عرفان و مبانی آن با آنچه در عالم



در میان افراد شرکت‌کننده در جلسات درس اخلاق امام، تعدادی از افراد شاغل در ادارات و حتی مجلس قانونگذاری آن وقت، شرکت می‌کردند و برخی از رموز و اسرار مجلس و مسائلی را که در ادارات می‌گذشت، مخفیانه به امام گزارش می‌کردند و ایشان هم باجمع‌بندی آن اطلاعات، واکنش‌های لازم و مقتضی را از خود بروز می‌دادند. من ادعا می‌کنم که ریشه‌های اولیه و اصلی انقلاب اسلامی، توسط همان جمع و با همان افکار آبیاری شد و نشو و نمو یافت

داشتند. در این میان خبر رسید که وصلت سر گرفته و کار به پایان رسیده است. در کل، نشانه‌های متعددی وجود داشت که دلالت می‌کرد زندگانی امام خمینی عادی، بلکه پایین‌تر از عادی است. طلبه‌ای که بعدها منشأ آن همه اثرات بزرگ در سطح کشور، بلکه جهان شد در حجره خشت و گلی شماره هفت مدرسه دارالشفای گذران زندگی می‌کرد و در جوار ایشان در حجره شماره هشت، بنده اسکان داشتم. وقتی ایشان متأهل شدند، منزلی اختیار کردند. حجره ایشان بیشتر محل تجمع علما و فضایی تهرانی از جمله حاج میرزا محمدعلی ادیب تهرانی بود. در آن ایام رسم بر این بود که باید طالب هر حجره، به اصطلاح شب خواب باشند و خاطرم است در مقطعی که مرحوم امام به منزل نمی‌رفتند، ایشان و آقا سیدجواد زندی در حجره شماره هفت می‌ماندند.»

■ **جلوه‌هایی از سلوک اخلاقی امام**

از خاطرات شیرین راوی، یکی از دفعات حضور امام خمینی در منزل اوست که داستانی اخلاقی از آن به یادگار مانده است. وی این داستان را اینگونه ثبت کرده است: «یکی از خصوصیات برجسته حضرت امام این بود که نسبت به تمام افراد، اعم از پیر و جوان و چچه و نیز موافق و مخالف، با کمال رفق و مهریانی رفتار می‌کردند. حتی نسبت به کسانی هم که ایشان را تکفیر کرده بودند، با احترام برخورد می‌کردند. در مجالس هم سعی می‌کردند بدون تشریفات وارد شوند و به جای نشستن در صدر مجلس، در صفوف طلبه‌های معمولی بنشینند. یک بار که ایشان به منزل بنده آمدند، نوه بنده رانزد ایشان برند و ایشان به قدری با او مهریانی کردند که هنوز در خاطر او مانده است و با آنکه بزرگسال است، بیگاهان نقل می‌کند که امام در آن مقطع، امن اینگونه رفتار کرد.»

■ **امام خمینی در آغاز مرجعیت و نهفت**

مسند گریزی رهبر کبیر انقلاب به گاه مراجعه عموم در عین احساس تکلیف آن بزرگ هنگام احساس خطر برای اسلام و ایران، در زمره خصال بارز او بزرگ به شمار می‌رود. در این باره روایاتی فراوان و متنوع وجود دارد که روایت آیت‌الله بدلا در زمره آنهاست: «بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی، دو نفر از علما با رسمیت همه‌جانبه برای مرجعیت عامه معرفی شدند: یکی آقای گلپایگانی و دیگری آقای شریعتمداری. مدرسین حوزه هم این دورا مطرح نمودند و مرحوم آقای بهبهانی هم مکرر را برای انداختن قضیه به قم می‌آمدند. امام با آنکه دارای مقدمه‌ای بودند، در این خصوص مطرح نشدند. شاید یک وجش این بود که ایشان نماز جماعت نداشتند، در حالی که آقای گلپایگانی صبح‌ها در مسجد بالاسر، اقامه نماز جماعت داشتند و آقای شریعتمداری هم به جای آقای صدر در مسجد موزه نماز می‌خواندند. به هر حال، امام از یکی از شرایط عده مرجعیت که داشتن عنوان امامت جماعت بود، محروم بودند، با اینکه ایشان مدرس بزرگی محسوب می‌شدند و شاگردان فاضلی از تربیت کرده بودند و معمولاً طلاب، رغبت خاصی برای شرکت در درس ایشان داشتند.

یک بار نخست‌وزیر وقت که برای شرکت در یکی از مراسم پایود در مرحوم آیت‌الله بروجردی به قم آمد، در کنار من نشست. از من راجع به وضع حوزه، سوالاتی کرد. من گفتم: از نظر استادی اگر بخواهید، در حال

حاضر آقای خمینی مطرح هستند، اما از جهت مرجعیت دو نفر را برای این منظور معرفی کرده‌اند: یکی آقای گلپایگانی و دیگر آقای شریعتمداری! من به عهده، امام آقای گلپایگانی را مقدم دانختم و نخست‌وزیر هم متوجه این تقدم اولویت شد. بعد از ترک مجلس مزبور، نخست‌وزیر وقت به عنوان سر کشی به منازل علمایی که کاندیدای مرجعیت بودند، رهنمای خانه آنها شد. ما احتمال نمی‌دادیم که به منزل آقای خمینی هم برود، ولی خبر رسید که کوچه‌های منتهی به منزل اسام را برای ورود نخست‌وزیر، آب و جارو می‌کنند! رفتن نخست‌وزیر به منزل امام، اولین کار سیاسی – اجتماعی بود که از امام دیده شد. در واقع، توضیحاتی که من در مجلس مفتیم باچهل آقای بروجردی به نخست‌وزیر دادم، سبب‌ساز این امر شد و به دنبال آن، امام هم در شمار نامزدهای متصدی مرجعیت در آمدند. البته جریان‌های دیگری هم یکی پس از دیگری دست به دست هم دادند و طلبه‌ای که وصلت او با دختر فخر عالم تهرانی موجب شگفتی شده بود، به همین وسیله‌سازای خدا به جایی رسید که در رأس هرم مرجعیت قرار گرفت! مدتی بعد به دنبال قضیه کاپیتان لاسیون که از سوی محمدرضا پهلوی مطرح شد، امام با مخالفت رسمی خود، ناخواسته به اشتهار سیاسی هم رسیدند. امام وکلای مجلس را بازخواست کردند و به دلیل نفوذ کلمه و قدرت علمی، توانستند به موفقیت‌هایی در مقام معارضه و مبارزه با رژیم چند صدساله نائل شوند. امام خود هرگز برای کسب عنوان مرجعیت، پیشدستی نکردند و حتی سعی می‌کردند خود را از این میدان دور نگه دارند. ایشان برخلاف آنچه برخی‌ها ممکن است برداشت کنند، قصد اعراض از آقای بروجردی را نداشتند و به قم تشریف آوردند، علمای بزرگی از تهران به ایشان ملحق شدند تا حوزه علمیه را به عزم مقابله و جبهه‌گیری در برابر فساد، احیا کنند. یکی از این اشخاص، آقای حاج میرزا محمد تقفی بود که من در آن زمان در تهران آشنایی داشتم. در همان روز به صورتی کاملاً خاص و غیر عادی، صحبت از ازدواج سیدی به نام حاج آقا روح‌الله اهل شری به نام خمین ساکن دارالشفای صبیة آقا میرزا محمد تقفی مطرح شد. برخی معتقد بودند که در ازدواج مذکور، رعایت تناسب نشده است و حتی ابتدا بعید می‌دانستند که آقای تقفی زیر بار برود، اما افرادی که دقیق‌تر به قضیه نگاه می‌کردند، نظر دیگری

نفع تمام نماد شد.»

زنده‌یاد آیت‌الله سیدحسین بدلا